روایت یک خاطره

خاطره جعفر شهری از کافه پرآوازه تهران

کافه لقانطه و فرنگ‌دیده‌ها و روزنامه‌نگارها

کافه‌ها از نخستین نشانه‌های شهری تجدد در سبک زندگی نسل جدید ایرانیان در تاریخ معاصر به شمار می‌آمدند. این نهادهای نوبنیاد به سبک غربی، که در جایگاه مقایسه در برابر قهوه‌خانه‌های ایرانی جای می‌گرفتند، بخش‌هایی از جامعه را به سوی خود می‌کشاندند که آنان را به قهوه‌خانه‌ها چندان راه نبود. نسلی نو از ایرانیان که در دانشگاه‌های اروپایی درس خوانده یا در دارالفنون دانش آموخته بودند، نیازهایی نو در حوزه زندگی اجتماعی داشتند که تهرانِ آن روزگار برنمی‌آورد. کافه‌ها، مکان‌هایی به شمار می‌آمدند که در مسیر تازه‌زندگی اینان را به خود می‌کشاندند. کافه‌لقانطه، از نخستین کافه‌های مشهور نوین در تهران بود. جعفر شهری در کتاب «طهران قدیم» خاطره‌های خود را درباره این کافه چنین روایت می‌کند «در ابتدای این خیابان [باب همایون] کافه‌ای بود بنام «لقانطه» که آنرا مردی بنام غلامحسین خان لقانطه دایر کرده صورتی آبرومند به آن داده و مشابه آن یکی هم در میدان بهارستان برپا ساخته بود. در جلو این لقانطه حوض کاشی زیبایی وسط پیاده‌رو ساخته بود که از نهر خیابان لوله‌کشی شده، فواره‌ای در وسط آن فوران مینمود، علاوه بر جریان قسمتی از آب نهر که از آن عبور می‌کرد و دور آنرا گل و گلدان و قلیانهای بلور بادگیر نقره چیده حاشیه کنار نهر خیابان را چمن‌کاری و گلکاری نموده صفا و جلا و زیبایی جداگانه بآن داده بود. ... تابستانها با چیدن میز و صندلی در پیاده‌رو و در زمستانها از مشتریان در داخل پذیرایی مینمود. بنابر رسم زمان چای و قلیان در درجه اول متاع این کافه یا لقانطه یا قهوه‌خانه بود و قهوه دومین آن که هنوز در اینجا خلاف سایر قهوه‌خانه‌های دیگر که در آنها فروش قهوه به کلی از میان رفته بود بطالبان فروخته می‌شد و در تابستانها انواع شربت‌آلات مانند شربت به‌لیمو، سکنجبین، شربت آلبالو، شربت ریباس و همچنین بستنی و فالوده که عرضه میگردید». این تاریخ‌نگار فرهنگ و زندگی مردم تهران قدیم سپس از وقت‌گذرانی‌هایی یاد می‌کرد که پاره‌ای بخش‌های تهران آن روزگار در این کافه‌ها و دیگر هم‌تراز‌ان، بدان شیفتگی نشان می‌دادند «اگرچه این کافه مانند تمام قهوه‌خانه‌ها از پیش از آفتاب دایر و بعد از دکاکین تمام کسبه تعطیل میگردید اما جوش و جلای آن از دو سه ساعت بغروب مانده تا یکی دو ساعت از شب گذشته بود که اعیان و رجال با اسب و کالسکه، درشکه و اتومبیلهای سواری خود، که این مرکب کم کم و تک‌وتوک زیر پای بزرگان پیدا شده بود، در آنجا تفریح و وقت‌گذرانی میکردند و کافه‌ای بود تقریبا گران‌قیمت که دو برابر قهوه‌خانه‌های دیگر پول می‌گرفت و به اعیان و اشراف و اداری‌های والامقام و فرنگ‌دیده‌ها و روزنامه‌نگاران و نویسندگان اختصاص یافته‌بود».

روایت تجدد

تکان‌های شدید زندگی روزمره در دو سده اخیر

مطالعه وقت‌گذرانی در جامعه ایرانی بس آموزنده است

دگرگونی‌های دو سده اخیر در سراسر جهان، دستاوردهایی بسیار در زمینه‌های گوناگون بر جای نهاده است. اختراع‌های نوین بشری در زمانی کوتاه، بر گستره‌های گوناگون اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی زندگی در کشورهای گوناگون اثر گذارده، مسیری نو پیش روی زیست بشر بر کره خاکی گشودند. زندگی فرهنگی و اجتماعی در این میانه با شتابی چشم‌گیر زیر و رو شد. زندگی روزمره، از گستره‌هایی به شمار می‌آمد که در این مسیر بسیار تکان خورد. تاریخ‌نگاران و اندیشمندان در گستره دیگر علوم اجتماعی کوشیده‌اند به این دگرگونی‌ها، دستاوردها و پیامدهای آن بپردازند. مرتضی راوندی در کتاب پربرگ و ارزشمند «تاریخ اجتماعی ایران» با اشاره به یک دگرگونی مهم اجتماعی در نخستین سال‌های سده چهاردهم خورشیدی در سبک زندگی مردم، آن را با تفریحات و زمان‌های فراغت در زندگی روزمره ایرانیان پیوند می‌دهد «سابق بر این اگر برای طبقات پایین اجتماع فرصت و فراغتی دست می‌داد وقت خود را با گفتگو و دید و بازدیدهای دوستانه سپری می‌کردند، در حالی که در روزگار ما از برکت وجود وسایل ماشینی چون اتومبیل، رادیو، تلویزیون، مردم عادی می‌توانند وقت خود را در تماشای فیلم و گوش دادن برنامه‌های رادیو بگذرانند». این تاریخ‌نگار البته پیدایش چنان وضعیتی را با بروز پاره‌ای نگرانی‌ها و دلهره‌های جامعه‌های سنتی همراه می‌داند «وجود و اشاعه روزافزون این وسایل بعضی از جامعه‌شناسان انسان‌دوست را نگران کرده است که مبادا مردم با این نوع وقت‌گذرانیهای غیرمثمر نتوانند به کارهای مفید و ثمربخش اشتغال ورزند، و در نتیجه استعدادهای نهفته آنان در ساعات فراغت تجلی و تظاهر نکند». او سپس چگونگی انجام این دگرگونی‌ها را در جامعه ایران تبیین می‌کند «در جامعه ایران که در حال تحول اقتصادی و انتقال از مرحله کشاورزی کهنه به صناعات تازه است، متدرجا مردم با امر فراغت و مسائل آن آشنا می‌شوند. گواه روشن این مطلب آن است که آمارها، همه ساله سهم بیشتر هزینه‌های فراغت را در بودجه خانوادگی منعکس می‌کند و افزایش مسافران تفریح‌جوی داخلی، ازدیاد مشتریان وسایل ماشینی سرگرمی (چون سینما، تلویزیون، رادیو و نظایر آن) را عرضه می‌دارد، عدد مؤسسات انتفاعی که اوقات فراغ مردم در آنها می‌گذرد (کافه، رستوران، کلوپ و مانند آن) رو به فزونی است و فعالیتهای فرهنگی و هنری که در ساعات بیکاری صورت می‌گیرد (چون مطالعه کتاب، روزنامه و مجله و دوخت‌ودوز و پرورش گل و گیاه و درخت و جز اینها) رو به افزایش است و این جمله حکایت از آن می‌کند که مطالعه وقت‌گذرانی در جامعه ایرانی در این مرحله انتقالی بس آموزنده است».

قصه‌گویی و روایت‌گری؛ تنیده در جان فرهنگ و جامعه ایرانی

مسحورِ گفتن، شیفته شنیدن

یک خانواده در دوره قاجار/ عکس: آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار

روزبه‌رهنما/روزنامه‌نگار

از داستان‌های مادرم در غروب روزهای سرد زمستانی واز صحبت‌های‌اش با نامادری‌های‌ام، بتول و فاطمه، که در ساعات بعدازظهر برای صرف چای و دوختن‌ودوز به خانه ما می‌آمدند، نه تنها در جریان سرگذشت او و روزهای سخت و دشوار زندگی‌اش، در اوایل زناشویی او با شازده قرار می‌گرفتم، بل با بحران و آشوبی آشنا می‌شدم که در سال‌های نه‌چندان دور، کشورم را دربرگرفته بود. من و خواهرم "جبی" اغلب روی قالی نزدیک مادران‌مان می‌نشستیم، در حین گل‌دوزی، به حرف‌های آن‌ها گوش می‌سپردیم و چنان تحت تاثیر قرار می‌گرفتیم که اشک در چشمان‌مان حلقه می‌بست. وقتی نور خورشید با گل‌های قرمز و نیلی قالی زیر پای‌مان بازی می‌کرد، چنان مجذوب و مسحور می‌شدم، که گویی در قایقی نشسته‌ام و در دریایی از گل‌های سرخ و زنبق و سوسن و نیلوفر شناورم. قصه‌های مادرم، چنان در نظرم واقعی می‌نمود که احساس می‌کردم کشورم چون آن قالی قدیمی و پرنقش‌ونگار، و خانواده و آدم‌های مجموعه‌ای شازده نیز بخشی از تاروپود آن است. این داستان‌ها مرا با تاریخ سرزمین‌ام آشنا می‌کرد». این تجربه «سَتّاره فرمانفرماییان»، دختر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما از قصه‌گویی‌های مادر در روزگار کودکی که در بخشی با نام «داستان‌های مادرم و فرش‌های زیبا» در کتاب «دختری از ایران؛ خاطرات خانم ستاره فرمانفرماییان» روایت شده است، خاطره مشترک بسیاری از ایرانیان در زندگی به‌ویژه روزگار کودکی و نوجوانی به شمار می‌آید. سنت قصه‌گویی و روایت‌گری، پیشینه‌ای دراز در فرهنگ و جامعه ایرانی دارد؛ گویی در گوشه‌گوشه آن تنیده شده، همچون پاره‌ای از وجود فرهنگ ایرانی در گذر زمان بالیده و در پسِ رخدادهای زمانه پرحادثه، روزگار گذرانده‌است.

پیرانی که می‌گفتند کودکانی که می‌شنیدند

مرتضی راوندی، نگارنده کتاب پربرگ و ارزشمند «تاریخ اجتماعی ایران» در جلد ششم که به «مناظری از زندگی اجتماعی و خانواده در ایران» اختصاص دارد، درباره شیوه‌های پرورش کودکان تا پیش از روزگار معاصر ایران، در زمانه‌ای که «قرون وسطی» می‌نامد، به یک سنت دیرینه در خانواده ایرانی اشاره می‌کند «مادربزرگ و پدربزرگ هر خانواده با صبر و حوصله بسیار برای کودکان نَقل و قصه می‌گفتند و با افسانه‌های کوچکی که یادگرفتن آنها دشوار نبود کودکان را دلخوش و سرگرم می‌کردند». این آیین ایرانی که از کودکی با شخصیت و روح وی درهم می‌آمیخت، او را در سراسر زندگی از خود متاثر می‌ساخت. آرتور دوگوبینو، فیلسوف، خاورشناس و وزیرمختار فرانسه در ایران دوره قاجار در سفرنامه خود «سه سال در آسیا» نکته‌بینانه، ایرانیان را «شیفته تاریخ و گذشته» بازشناسانده، که این ویژگی را قالبی با نام «قصه‌های تاریخی» نمایانده‌اند. او علاقه به شنیدن و گفتن داستان‌های تاریخی را یکی از ویژگی‌هایی ایرانیان در زندگی روزمره برشمرده‌است و می‌نویسد «در ایران هرگز کسی را ندیدم که در پست‌ترین شرایط اجتماعی باشد و کلیات تاریخی را که با آفرینش جهان شروع می‌شود و به سلطنت پادشاه فعلی خاتمه می‌یابد، نداند. البته آنها بسیاری از مطالب را با هم مخلوط می‌کنند. برایشان جمشید شکوه و فریبندگی خاصی دارد، رستم قهرمان ملی است، و شاه عباس کبیر - اگر حرف چاروادارها را باور کنیم - تقریبا کلیه کاروانسراهای ایران را ساخته است». وی برآن می‌شود نه تنها خواص ایرانی، که، عوام نیز به شنیدن قصه‌های تاریخی علاقه بسیار داشته‌اند «برای این اشخاص تاریخ گذشته ملت موضوعی جالب به شمار می‌رود و اوقات فراغت خود را با لذت به شنیدن داستانهای تاریخی می‌پردازند و یا این که به سخنان افراد تحصیل کرده گوش می‌دهند که به شنوندگان خود آنچه را که نمی‌دانند می‌آموزند. بارها چنین اجتماعاتی را دیدم». گوبینو سپس برای گواه‌آوردن در درستی تحلیل خود، خاطره‌ای از زمان حضور در تهران بازمی‌گوید «در خلال چهار ماه که در بیابانی در فاصله بیست فرسنگی تهران چادر زده بودم، خدمتکاران من هر شب در چادر یکی از پیشخدمتها جمع می‌شدند، یک نفر برایشان کتاب می‌خواند و درباره فلان یا فلان واقعه تاریخی کهن بحث می‌کردند و بیسوادها گوش می‌دادند و می‌کوشیدند مطالب را بفهمند. هیچ‌کدام حتی سربازان نمی‌خواستند کلمه‌ای از این دروس ساعات فراغت را از دست بدهند. در بسیاری موارد از من تقاضا می‌کردند به چادرشان بروم و درباره یک مطلب تاریخی قضاوت کنم. ملتی که این‌قدر به تاریخ و پیشینیانش اهمیت می‌دهد، بی‌شک به اصل بقا و نیروی فوق‌العاده خود آگاه است».

شب‌نشینی قصه‌گویی، قصه‌گویی، قصه‌گویی ...

روایت‌گری و علاقه ایرانیان به «شنیدن» و «گفتن» قصه‌ها و داستان‌های ملی، تاریخی و دینی، در بسیاری از کنش‌های فردی و اجتماعی و در رخدادها و مناسبت‌های ویژه جامعه بازتاب یافته است. ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد فرانسوی که در دوره صفوی به ایران آمده است، در کتاب «سفرنامه تاورنیه» با اشاره به علاقه ایرانیان برای هم‌نشینی در زمان‌های گوناگون، آنان را مردمانی توصیف می‌کند که به میهمانی و سخن‌راندن و شنیدن قصه‌های جذاب در آن هنگام علاقه بسیار دارند «مهمانی ایرانیان بدین گونه است. مهمانان از صبح در خانه‌ای که به آن دعوت شده‌اند گرد می‌آیند و در طول روز به کار جز قهوه‌خوردن و قصه گفتن نمی‌پردازند».

میهمانی‌های مورد اشاره این جهانگرد، در فرهنگ ایرانی، یک جلوه گسترده و رایج داشته، «شب‌نشینی» نامیده می‌شده است. شب‌نشینی‌های ایرانیان، از گذشته‌های دور از گستره‌هایی به شمار می‌آمد که ویژگی تاریخی «شنیدن» و «گفتن» را در جامعه ایرانی بازمی‌تاباند. بازخوانی منابع تاریخی به ویژه سفرنامه‌های جهانگردان، گزارش‌های شرق‌شناسان و خاطره‌نگاری‌ها نشان می‌دهد ایرانیان در مهمانی‌های رایج شبانه و شب‌نشینی‌ها، بخشی مهم از زمان خود را به گفتن و شنیدن قصه‌ها، داستان‌ها و روایت‌های تاریخی و ملی اختصاص می‌دادند. شاردن، جهانگرد پرآوازه عصر صفوی، «شنیدن یا خواندن اشعار حماسی که خوانندگان خوش‌آواز می‌خوانند» را از ویژگی‌های مهم و برجسته آن میهمانی‌ها برمی‌شمرد. دیگر جهانگردان در سفرنامه‌های خود در دوره‌های گوناگون، در کنار تاکید بر مهمان‌نوازی ایرانیان، یادآور می‌شوند این سنت رایج در جامعه ایران از آن‌روست که مردمان این سرزمین علاقه‌ای کلی به دورهمی‌های شبانه همراه با سرگرمی، شنیدن و گفتن دارند. داستان‌گویی و شعرها و آهنگ‌های رزمی و حماسی، بخشی مهم از مقدمه و موخره میهمانی‌ها به ویژه شب‌نشینی‌ها بود که در کنار برنامه‌هایی دیگر همچون ساز و آواز، بازی‌های گوناگون، رقص و ترنم، توجه میهمانان به ویژه غیر ایرانیان را بدان سو می‌کشید. آنچه از بررسی شب‌نشینی‌ها و میهمانی‌های شبانه ایرانیان با جزییات و برنامه‌های گوناگون آن‌ها در سده‌های گذشته می‌توان دریافت، بخشی به شیفتگی مردمان این سرزمین به «گفتن» و «شنیدن» اشاره دارد. شعرخوانی و داستان‌گویی، برنامه همیشگی این میهمانی‌ها به شمار می‌آمده است؛ پدیده‌ای که ردی پررنگ در بیش‌تر منابع سفرنامه‌ای و خاطره‌نگاری‌ها دارد.

قهوه‌خانه، قصه‌گویی، نقل‌ونقالی

پاره‌ای از شب‌نشینی‌ها و میهمانی‌های شبانه ایرانیان، گاه در پیوند با سنت‌های ملی و آیین‌های مذهبی، گویی آن‌ها را به دستاویزهایی همیشگی برای رواج قصه‌گویی بدل می‌ساخت. شب‌های چله، نوروز و ماه رمضان از آن جمله بود. کتاب‌خوانی و قصه‌سرایی‌ها، افسانه‌پردازی‌ها تا سحر، خواندن قرآن و قصه‌های قرآنی، نقل‌ونقالی در قهوه‌خانه‌های بزرگ و کوچک، از شاهنامه‌خوانی و داستان رستم و سهراب و حسین کرد گرفته تا اسکندرنامه‌خوانی و سخنوری، شنیدن و خواندن داستان‌ها و تاریخ‌ها و شعرها، گزیده‌ای مهم از برنامه‌های شب‌های یادشده به شمار می‌آمد. فرد ریچاردز در سفرنامه خود یک شب‌نشینی نوروزی در سی و سه پل اصفهان را به زیبایی توصیف کرده است «در نوروز شب زود فرامی‌رسد و ته سیگارهای مشتعل و سرخی آتش قلیان، کلاه فرنگیها را به غارهای اسرارآمیز مبدل می‌کند. در این موقع همه به نقال گوش فرامی‌دهند. باید داستان "رستم و سهراب" و رخش را برای پسران جوان نقل کرد، چه ایرانیان هرگز از شنیدن داستان قهرمانان افسانه‌ای خود ملول نمی‌شوند». هانری دالمانی، نویسنده کتاب «سفرنامه از خراسان تا بختیاری» نیز درباره سنت‌های ماه رمضان در میان ایرانیان چنین اشاره کرده است «ایرانیان عادت دارند که در ماه رمضان از یکدیگر مهمانی کنند. پس از خوردن شام بشب‌نشینی میپردازند و با انواع تفریحات خود را سرگرم مینمایند، مخصوصا با نهایت میل و اشتیاق بشنیدن و خواندن داستانها و تواریخ و اشعار میپردازند».

شب‌نشینی‌های ماه رمضان، با شنیدن و گفتن قصه‌ها و داستان‌های کهن ملی و دینی پیوندی استوار داشت. جعفر شهری در کتاب «طهران قدیم» با اشاره به جزییات شب‌نشینی‌های رمضان می‌نویسد «در این شب‌نشینی‌ها ... چون وقت بیشتری داشتند، کتاب‌خوانی و قصه‌سرائی‌ها و افسانه‌پردازی‌ها و داستان‌های جنّ و پری و غول و آل و دیو و دد و امثال آن نیز نقل مجالس می‌گردید و تقریبا تا سحرها طول میکشید». این سنت، گاه از دیوارهای خانه‌ها برون می‌آمد و به مکان‌هایی در شهر می‌رسید که بخشی از کارکرد تاریخی خود را در پیوند با آیین ایرانی «قصه‌گویی» یافته بودند. شهری در این‌باره روایتی دارد «نقل و نقالی قهوه‌خانه‌های بزرگ و کوچک که مشمول شاهنامه‌خوانی و حسین کرد و اسکندرنامه‌خوانی و (سخنوری) بود رونق زیادتر میگرفت». قهوه‌خانه پس از خانه، مهم‌ترین مکان اجتماعی برای برآوردن نیاز ایرانیان به «شنیدن» و «گفتن» قصه‌ها و داستان‌های ملی و دینی و روایت‌های تاریخی به شمار می‌آمد. اف. ال. برد و هارولد اف. وستون، دو جهانگرد امریکایی در کتاب «گشت‌وگذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت»، هنگام توصیف «چای‌خانه یا به قول مردم ایران قهوه‌خانه» در ایران، نه تنها آن را «گونه‌ای باشگاه و مرکز اجتماع مردم و کانون همه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف ایرانیان» برمی‌شمرد که «به‌صورت دموکراتیک اداره می‌شود»، که، تاکید می‌کند «در امریکا نمونه این باشگاه را که توسط مردم اداره شود و به صورت طبیعی مورد استقبال مردم باشد» وجود ندارد. نویسندگان این کتاب ارزشمند یادآور می‌شوند قهوه‌خانه‌ها مکان‌هایی جذاب بوده‌اند که روایت‌گری و قصه‌گویی از مهم‌ترین نمودهای آن‌ها به‌شمار می‌آمده‌است.

پیران قصه‌گو، راویانِ داستان‌های قدیم

مهدی یساولی- دبیر روایت نو|

فرهنگ و اندیشه یک جامعه در گذر زمان، پاره‌ای پیام‌های خود را در قصه‌ها و داستان‌ها جای داده، دُره‌های نادره‌اش را به راویانی می‌سپرد تا به دل‌های مشتاق شنیدن برساند. از این‌رو هر ملتی برآمده از رخدادهای ملی و باورهای دینی، قصه‌هایی ویژه خویش دارد که در داستان‌های اسطوره‌ای، حماسی و عامیانه یا قصه‌های دینی و مذهبی جلوه یافته است. قصه‌های ملی و داستان‌های دینی و مذهبی، در مهم‌ترین کارکرد خود، مفهوم‌ها و مواریث فرهنگی یک سرزمین و انسان‌های زیسته در آن و معتقد به آیین‌ها و باورهای آن را حفظ کرده، از هزارتوی تاریخ به روزگاران آینده می‌رسانند.

ایرانیان، اگر به شماری ویژگی‌ها در تاریخ شناخته شوند، بی‌تردید یکی‌شان قصه‌گویی، داستان‌سرایی و روایت‌گری است. مردمان این سرزمین چه در دوره‌های باستانی چه به روزگار اسلامی، از قالب‌ها و گونه‌های بسیار و شیوه‌های گوناگون، برای روایت‌گری داستان‌ها و قصه‌های فرهنگ و جامعه خویش بهره می‌گرفتند؛ گاه از سرزمین شگفت‌انگیز اسطوره‌ها به دنیای فخرآمیز حماسه‌ها می‌رسیدند؛ زمانی، از گستره ادبیات عامیانه به هزار و یک‌شب خاطره‌انگیز سرمی‌زدند؛ گاه قصه‌های مذهبی و قرآنی را دستاویزی متبرک می‌کردند تا سرنوشت پیشینیان را دریابند و از آن راه گویی که به آینه‌ای نگریسته‌اند، از روزگار عبرت‌پذیر بشر آگاهی یابند و روزگاری نیز در قلمروی داستان‌های اندرزنامه‌ها و پندنامه‌ها، روایت‌ها می‌شنیدند تا از پسِ روزگار پرحادثه این سرزمین، دمی از جهان پیرامون فارغ و آسوده آیند. بخشی از این کارکرد روایت‌گرانه، در گذشته بر دوش پیران و کهن‌سالانی بود که در منظومه نقش‌پذیری سنتی جامعه ایران در گستره خانواده، قصه‌ها و افسانه‌ها را برای فرزندان روایت می‌کردند. آن‌ها هرچه از توانایی جسمی‌شان کاسته می‌شد اما هنری می‌یافتند تا بدان دستاویز، دیگران را با خود به دنیایی برند که نسل‌های پیش برایشان ترسیم کرده بودند. آنان حافظه چند هزار ساله شفاهی قوم، قبیله و خانواده در سرزمینی به شمار می‌آمدند که رخدادهایی بسیار از سر گذرانده بود و اکنون قصه‌ها و روایت‌های آن تاریخ دیرینه را در قالب سنت‌ها و آداب قصه‌گویی و روایت‌گری به فرزندان به ویژه کودکان بازمی‌گفتند. قصه و داستان اما تنها سرگرمی و گذرانِ زمان را هدف نداشت، که، آموزشی غیر مستقیم به شمار می‌آمد. گذشتگان، قصه می‌گفتند تا شیوه‌ها و حکمت زندگی را به کودکان بیاموزند. داستان و روایت، نسل‌به‌نسل و سینه‌به‌سینه که روایت می‌شد، آدم‌ها را با یکدیگر، آن‌ها را به جامعه و جامعه را به تاریخی دیرینه پیوند می‌داد؛ از همین‌رو بود که آرتور دوگوبینو، فیلسوف و خاورشناس فرانسوی در دوره قاجار، ایرانیان را مردمانی «شیفته شنیدن تاریخ و روایت‌های گذشته» توصیف می‌کرد که به شنیدن و گفتن داستان‌های تاریخی خو گرفته بودند؛ او چنین نتیجه می‌گرفت که همین شیفتگی و پیوند به گذشته از راه بازگویی داستان‌های تاریخی، ملتی برساخته که «بی‌شک به اصل بقا و نیروی فوق‌العاده خود آگاه است». افسانه‌ها، قصه‌ها و داستان‌های دینی و ملی در گذر روزگار، نسل‌هایی در این سرزمین می‌پرورانید که پیوندی ژرف و گسترده با سرزمین، تاریخ و نهاد خانواده داشتند؛ چنان پدیده‌ای همچنین پیوستگی فرهنگی-اجتماعی جامعه را در پی می‌آورد. قصه‌های دینی و داستان‌های ملی، ابزاری برای پرورش نسل‌های پی‌درپی به ایرانیان می‌سپردند و بدین ترتیب به پیوستگی و هم‌بستگی نهاد خانواده در گذر روزگار یاری می‌رساندند. هزاران قصه و افسانه گوناگونِ برجای مانده در فرهنگ شفاهی این سرزمین - جاخوش کرده در سینه‌های همان پیران و کهن‌سالان - دستاورد آن کنش‌ها و کوشش‌های فرهنگی-اجتماعی به شمار می‌آید. پیرانِ قصه‌گو اما گویی، جایی در هزارتوی تاریخ ماندند و به روزگار امروز نرسیدند...

راویان نو

دستاورد تمدن نوین چگونه در ایران اجرا شد

ثبت اسناد؛ پدیده تمدنی آخرین سال‌های حکومت قاجار

سندهایی بسیار در زمینه اختلاف‌ها، درگیری‌ها و شکایت‌های مِلکی و ارضی در بایگانی‌های تاریخی به‌ویژه از روزگار معاصر ایران برجای مانده‌است. بیش‌تر این مسایل به نبودِ یک نظام سازمان‌یافته برای ثبت سندهای املاک و زمین‌ها در روزگار گذشته بازمی‌گشته است. پیدایش اداره ثبت اسناد و املاک در سال‌های پایانی حکومت قاجار، از دستاوردهای شیوه‌نوین حکومتگری در ایران به شمار می‌آمد که پس از پیروزی جنبش مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی آغاز شده بود. محسن میرزایی در کتاب «۲۳۰ سال تبلیغات بازرگانی در مطبوعات فارسی‌زبان» در این‌باره آورده است «اداره ثبت اسناد از پدیده‌های تمدنی جدیدی بود که در آخرین سال‌های حکومت قاجار به وجود آمد و پیش از آن مدرک مالکیت، قباله‌هایی بود که در محاکم شرع نوشته می‌شد و چون در یک مرکز دولتی ثبت نمی‌شد، احتمال تقلب و جعل وجود داشت. با تمام این احوال، وقتی ثبت اسناد به وجود آمد، مالکان با شوق و ذوق از آن استقبال نکردند و مدت‌ها طول کشید تا مردم به مزایای ثبت املاک خود پی بردند. سخت‌گیری‌های دولت در انجام‌دادن معامله‌ها نیز عامل دیگری بود که به این کار کمک می‌کرد». ایرانیان تا روزگار پایانی حکومت قاجار، اموال غیر منقول خود را به ویژه زمین، ملک، دکان و نیز هر آنچه متعلقات هم‌سان این‌ها به شمار می‌آمد، به شیوه‌ای کاملا سنتی در مالکیت خویش داشتند. قباله‌هایی برای این املاک و دارایی‌های غیر منقول در محاکم شرع تنظیم می‌شد که معامله آن‌ها نیز در همین محاکم انجام می‌گرفت. هیچ‌یک از این‌ها در یک مرکز مشخص ثبت نمی‌شد. نابسامانی این حوزه، مشکلات و مسایلی فراوان برای مردم به ویژه طبقات فرودست و ضعیف جامعه پدید می‌آورد. جعفر شهری در بخش مربوط به «رشوه‌خورها» در کتاب «تاریخ طهران قدیم در قرن سیزدهم» به گوشه‌ای از این مسایل اشاره کرده است. به روایت وی «چون اداره ثبت اسناد و دستگاه شناخت اموال غیر منقول افراد در میان نبود هر قلدر و صاحب نفوذ و کیسه‌پری که چشم بر موقوفه یا خانه و ملک و ده و آبادی و زمین و دکان و مستغلات کسی داشت میتوانست دم محضردار و مأمور حاکم و داروغه‌ای را دیده، با دستیاری خود آنان شهود و شهادت‌نامه اجاره و خرید و مالکیت آن محل را فراهم نموده با زور خود آنان آنرا به تصرف درآورد و در صورت تصرف از تحویل آن به صاحب و قیم و یا وارث آن خودداری نموده ...».

راویان دور

روایت فرستاده ناپلئون از شیوه ویژه هم‌زیستی در ایران

ارامنه ایرانی در این سرزمین آسوده‌اند

فراگیری دانش و شیفتگی نسبت به آگاهی در سرزمین ایران پیشینه‌ای دراز دارد. سرمایه بزرگ چند هزار ساله کتاب‌های برجای‌مانده در کتابخانه‌های ایران و جهان، گواهی زنده از این پدیده به شمار می‌آید. اهل علم از این‌رو در تاریخ ایران همواره جایگاهی والا داشته‌اند. اگوست بن‌تان، یک افسر فرانسوی که به سال ۱۸۰۷ به عنوان فرستاده ناپلئون به دربار فتحعلی شاه قاجار به ایران آمده، در کتاب «سفرنامه اگوست بن‌تان» که در قالب نامه‌هایی به یک دوست تنظیم یافته است، در این‌باره می‌نویسد در ایران باشخاص اهل قلم میرزا می‌گویند. اصل این لغت میرزاده است یعنی پسر امیر و نشان می‌دهد که در این مملکت تا چه حد به اهل علم احترام می‌گذارند. در واقع کسی که خواندن و نوشتن را در این مملکت بداند حتما شخص بالیاقتی است». این ویژگی علم‌دوستی و احترام به اهل دانش را در همه گستره‌های زندگی در این سرزمین دیرینه می‌توان تاثیرگذار دانست. رشد سطح آگاهی در زمینه‌های گوناگون در ایران به درستی می‌توانسته است تفاوت‌هایی در شیوه زیست فردی و اجتماعی با دیگر ملت‌ها و سرزمین‌ها پدید آورد. هم‌زیستی قومیت‌های گوناگون و باورمندان به دین‌های بزرگ در تاریخ ایران می‌توانسته است یکی از دستاوردهای چنین وضعیتی به شمار آید. اگوست بن‌تان در این‌باره می‌نویسد «رفتار ایرانیان با ارامنه بهتر از رفتار ترکها [عثمانی‌ها] با آنهاست، در اینجا ارامنه آزادی بیشتری برای عبادت دارند و می‌توانند از ثروتی که با استعداد خود و یا از راه تجارت و خدمت اندوخته‌اند براحتی و آزادی استفاده کنند». این جهانگرد فرانسوی از ویژگی‌هایی یاد می‌کند که نشان‌دهنده آسودگی ارمنی‌ها در ایران آن روزگار بوده‌است «در جشنهای مذهبی دسته‌جمعی راه می‌افتند و علائم خاص مذهب خود را آشکارا حمل می‌کنند و کسی مزاحم آنها نیست». بن‌تان به شیوه ویژه هم‌زیستی میان باورمندان به دو دین و آیین بزرگ در سرزمین دیرینه مشرق اشاره داشته می‌نویسد «ارامنه تقریبا همه سنتهای مسلمانان را پذیرفته‌اند ... ایرانیان ارامنه را مجبور نکرده‌اند که برای شخص بودن لباس مخصوص بپوشند و آنها نیز از این مزیت استفاده کرده‌اند و مانند همه مردم لباس می‌پوشند، برعکس در ترکیه لباس و پوشش سر و رنگ مخصوص کفشها آنها را در انظار مشخص می‌کند و موجب تحقیر آنان می‌شود».